

## تعلیم و تربیت

است که در نتیجه تربیت مخصوصی ، از حیث عواطف احساسات ، افکار و سایر کیفیات روحیه نیز مردمانی شوند قابل زندگانی در قرن بیستم ، قابل تصادف و مبارزه با معاصرین خود در ممالک سائر عالم . این است که می گوئیم دولت باید بتوسعه مقصود پرداخته و از تطبیق و تربیت ابناء مملکت این منظور را داشته باشد که :

**اول آنها لامحاله حداقل معلوماتی را که امروزه افراد بشر از فرا داشتن آن ناگزیرند دارا شوند :**  
ثانیا اخلاق و قوای روحیه آنها طوری پرورش یابد که آنها را از یکطرف بمقام و مرتبه آدمیت نزدیک ساخته و از طرف دیگر Citoyens ایران و افراد حقیقی این سامان نماید .

بجایزه اخیری اولاد ما باید قسمی تربیت شوند که وقتی بحدرش و بلوغ رسیدند هم بتوانند خوشبختی و سعادت شخصی خود را تهیه نمایند و هم با خود قوه تازه بهیئت اجتماعه آورده و در تهیه موجدیات سعادت و ترقی قوم سهم و انباز شوند .

آنها اگر وطن را در تهدید و ناموس ملی را در مخاطره دیدند دیگر نباید بظاهر آرائی و لفاظی پرداخته به نشر مقالات و لوائج - در لزوم دفاع مملکت - و ایراد مواعظ و کنفرانسها - در تهییج احساسات وطن پرستانه سایرین - قناعت کنند : آنها باید حقیقتاً بوطن علاقه مند بوده و حتی در موقع لزوم برای دربر کردن صلاح حنك حاضر گشته و صمیمانه بدفاع مملکت و حفاظت ناموس و شرافت به پردازند .

آیا میدانید فرانسویان با آن ضعف و فتوری که تا چندی قبل از این بان متصف و معروف بوده و ظاهراً بطرف اضمحلال و نیستی سیر میکردند چه شد که يك مرتبه بواسطه چهار سال فداکاری فوق العاده و تحمل مصائب کمر شکن مبارزه از خود ابراز شجاعت و شهامت نموده ، ثبات و استقامت غیر مترقبه بعرصه ظهور رسانده و بالاخره توانستند از دست حرفای نیرومند

در اینموقع که مسئله معارف هوری تازه در خاطرها تلوید کرده ، مدارس جدیدی از هر طرف تاسیس میگردد و کوششی در طریق اصلاحات مشهود می شود شاید موقع آن رسیده باشد که آنچه را تا کنون از بیم عدم توجه دولت با الصراحه بر زبان نیوردم اینک گوشزد نمایم شاید ترتیب اثری بان داده شود و نتیجه و ثمری حاصل نماید .

بعقیده ما در ابتداء هر امر باید مقصود و منظور بطور وضوح در نظر گرفته شده سپس از روی نقشه مدبانه شروع باقدام شود . زیرا باین ترتیب از مساعی منتهیه و زحمات بلا نتیجه جلو گیری بعمل آمده و هر قدمی که بر داشته شود مارا بمقصد نزدیکتر مینماید . گمان نمی رود کسی منکر این حقیقت شده و با این عقیده مخالفت روا دارد .

وزارت معارف هم البته از تاسیس مدارس و اقدامات دیگر خود منظوری در نظر داشته و اجرای نقشه را دنبال مینماید . حالا اگر از حقیقت آن منظور استفسار شود چه جواب خواهیم شنید ؟

« ترقی و توسعه معارف »

ولی این جواب مجمل و مبهم مارا قانع نساخته و چون توقع جواب صریحتر و روشن تری نمایم بیگمان بما گفته خواهد شد : « مقصود دولت این است حتی الامکان بر عده اشخاص با سواد مملکت افزوده شده و بتدریج اکثریت مردم خواندن و نوشتن را فرا گیرند . » اینجا است که ما از اعتراض خودداری نتوانسته منظور را بسیار کوچک خواهیم خواند و آنرا از يك طرف مبدان با آمالیکه در خور این عصر و زمان است دانسته و از طرف دیگر غیر مناسب با احتیاجات و مقتضیات کنونی محیط و مملکتیمان محسوب خواهیم داشت : زیرا سعادت اولاد ما - اگر منظور سعادت آنها باشد ! بسته باین نیست که فقط با سواد شوند بلکه منوط باین

ایالات از دست رفته خود را مسترد دارند ، بحیات خویشتن روحی تازه بخشیده ، و به المیان اعلام کنند که فرانسه هنوز زنده است ؟

برای این بود که پس از شکست ۱۸۷۱ نخوت و تکبر را از دماغ برون کردند ، نواقص خود را جمیعا متذکر شده برفع آنها پرداختند . برای این بود که در عرض چهل و پنجسال تمام ، ابناء مملکت را طوری تربیت کردند که ملکات فاضله و احساسات عالیه وطن پرستی در نهاد آنها متمکن گشت . آری ! فرانسویان خود را بپست تر از حریف دیدند و بتکمیل و تربیت خود کوشیدند تا قابلیت برابری و توانائی مبارزه با او را حاصل نمایند . در عرض این چهل و پنجسال در تمام مدارس فرانسه ، در ضمن کلیه دوس معلمین و مربیان و قهقهه ۷۱ - ۱۸۷۰ را کوشزد و نصب امین اطفال و جوانان می نمودند ؛ در جمیع کلاسها بهاری نقشه دیواری فرانسه نقشه بزرگ میکشیدند .

- آلتزاس لرن ! - اطفال و جوانان در دخول بکلاس و در خروج از آن اولین و آخرین چیزی که از نظر میکشیدند ایالات از دست رفته بود ؛ معلم تاریخ شکست فرانسه در موجبات آن را شرح میداد ، حالت روحیه هموطنانیکه محکوم اجاب گشته بیان می نمود ؛ معلم جغرافیا در موقع تشریح منابع ثروتی و غیرت ملیکتهای لطمه بزرگی که در نتیجه شکست متوجه مایه و خزانه وطن گردیده همواره کوشزد میکشید ؛ معلم ادبیات نویسندگان و بزرگان را که ایالات از دست رفته ایجاد کرده و پرورش داده بودند تعداد مینمود ؛ خلاصه هر کس بمناسبت حل و موضوع مقال یاد آوری از آلتزاس لرن مینمود و وقتی حس وطن پرستی و روح تکامل جوانان با تقسیم تهیج میکشت با آنها گفته میشد که وظیفه فعلی شما عبارت است از جدیت در تحصیل هراقت در تکمیل نفس ، وداد و یگانگی نسبت بیکدیگر و تعهد خدمت به مملکت .

ورزشهای بدنی و نمایشات اخلاقی و تدابیر مختلفه دیگر که ذکرش از موضوع فعلی ما خارج است تربیت

اطفال را تکمیل مینمود . با جمله امروز همان فرانسویانی که در ۱۸۷۱ طفل بودند و یا از آن تاریخ بیعد قدم صحخته حیات گذاشته اند میباشند که در سایه احساسات عالیه وطن پرستی و در نتیجه تمایز عقلاانه ، اتلافی لازم و فراکاری های فوق العاده توانسته اند بارزوری دیرینه خود نائل گشته ، آمال ملی خود را صورت خارجی دهند و حیات شرافتمندانه از سر گیرند !

قومی که مایل با استقلال و سلامت است ، ملتیکه طالب آزادی و سعادت است این قسم باید عمل نماید . امروز روان ژول فری Jules Ferry و ژان ماسه Jean Macé و سایر بزرگانیکه در معارف مملکت و تربیت جوانان اقدامات بدیعه صورت داده اند شاد است و ذکر خیرشان الی الابد در افواه .

حالا قدری تفکر نموده به بینید وقتی سایرین با اینکه جهالب و ذمائم اخلاقشان بدرجه ما نبوده با آن صمیمیت بریت جوانان خود پرداخته و میپردازند پس آیا تکلیف ما چه خواهد بود ؟ . . . . . بهر حال باید غرور و نخوت را کنار گذاشته ، معترف شویم که قرن بیستم بوجود ما چندان افتخار و مباحات نمی ورزد ! بزرگی و شهامت نیاکان - که فقط از پرتو آن جزئی آبرویی برای ما باقی مانده - بد بختانه نمیتواند مدافع ما واقع شده ، ذمائم اخلاق و سیمات اعمال کنونی ما را مستور داشته و از اضمحلال ما جلو گیری بعمل آورد . ما باید انصاف داده اقرار کنیم که بهیچوجه حق نداریم اولاد خود را بصورت و بسیرت خویشتن پرورش داده بد بختی آنها را نیز تهیه نماییم ؛ ندانیم صفت را دارا هستیم که با تصاف آن ابناء این خنک را میتوانیم دعوت کنیم ؟

امچه حالت رقت انگیز کلیه آلمانیان امروزه را از خورد و کبیر ، عارف و عامی بخاطر بیاورید ؛ آن را با حالت روحیه ما ایرانیان در موقعیکه سم ستوران خارجیان در مغرب و شمال مملکت خنک وطن را لکد کوب و ابناء آن را آواره و مهجرر مینمود سنجش و مقایسه نماید ! اهالی آلمان با آنکه لامحال شرافت ملی خود را محفوظ داشته و شاید در بازوی خود هنوز نیروی مقاومت و تحمل اوضاع شدید کنونی را به پیشند و در سایه علو فکر و همت خود نور

ایندی ازدور مشاهده نمایند. معذک در این روز  
بخت انگیز ماتم زده و عزادار بنظر میآیند. درعوض  
ما، در آن ایام تیره که استقلال، آزادی شرافت و  
ناوش ملیمان دستخوش تعدیات اجانب کشته، در تحت  
فشار خارجیان مشغول جان دادن بودیم باز دست از عیش  
و نوش بست و موهومی کوتاه نکرده و الحق چه  
خوش خویشتن را مست بادۀ بیحسی جلوه گر  
ساخته ایم!

با اینهمه، تصادفات روزگار باز مارا - ظاهرا -  
بخیال خود باقی گذارد! ولی چه وثیقه در دست است  
که معامله رمانند با ما همواره مساعد خواهد بود؟

مسئله تربیت اطفال - تربیتی که مقتضی و مناسب وضع  
امروزه دنیا باشد - عقیده ماجز بزرگترین اهمیت است  
و حلیه که دولت خود را معارف بزه نشان میدهد،  
حالا که چندین برابر سابق در اینراه بمصرف میرسد  
لازم است با اقدامات سطحی قناعت نشده و فکری اساسی  
برای تربیت ایناء این آب و خاک نمود.

ما از اشکال اینوظیفه دولت غافل نمیشیم و بخوبی  
میدانیم که تربیت اطفال و جوانان بقسمیکه بدر امروز  
بخورند - کار آسانی نیست - خصوصا اینکه تاثیر محیط  
در اخلاق و عادات انسانی از نوامیس غیر قابل انکار  
طبیعت می باشد و خصوصا اینکه مقصود ما از تربیت  
اطفال تربیت پسران و دختران هردومی باشد . . . .

بلی موانع زیاد است ولی اگر اشکالی در پیش نمیآید  
فضیه شکل معضلی بخود نکرده، مارا بتفکر و تعمق  
دعوت نموده و کشودن این کره باشخاص فوق الماده

## VI

## روح و بدن - تاثیر محیط در حیاط ادبی .

در علم فقط قائل بیگ موجود اصلیه هستند که عبارت  
است از ماده و کلیه موجودات دیگر حتی ارواحرا  
از ماده دانسته منتهی و منجر بان می نمایند .  
دسته مخالف - Spiritualistes - نه فقط روح را  
ممتاز از ماده و دارای ماهیت جداگانه میدانند بلکه

روح و بدن مناسبات آنها بایکدیگر در زمره مسائلی  
است که در فلسفه حائز بزرگترین درجه عظمت میباشد  
این قضیه مخصوصا حکما را بدو گروه مخالف تقسیم  
کرده و بیچک یکدیگر کماشته است .

دسته از آنها - تابعین مذهب مادیین Matérialisme

که زمام امور را در کف کفایت خود دارند  
ببشهادت نمیگردید .

بلی حل اینمسئله فقط بتوسط اشخاصی است که  
حقیقه علاقه بترقی و عظمت ایران داشته، سعادت و  
عزت اولاد آتیه این مملکت را خواهند میباشند،  
آنها راست گه هیتی از اشخاص بصیر و کافی متخصص  
در پدا کوژی و علوم اجتماعی و مطلع از طرز تعلیم  
و تربیت جوانان اروپائی تشکیل داده، تهیه پروگرام  
و نقشه کار را بانها محول نموده و اجرای آنرا بدون  
ملاحظه و سستی و بایک روح ایران دوستی بعهده خویشتی  
گیرند و صفحه از تاریخ ایرانرا بذكر افتخارات و نام  
نیکی خود اختصاص دهند: زیرا افتخار حقیقی در تاریخ  
بان کسانی اختصاص دارد که باصلاحات اساسی مبادرت  
نموده و در نتیجه اقدامات بی باکانه و تدابیر عقلا و موضع  
و شکل هیئت جامعه را تغییر داده و بصورت احسن  
تبدیل کرده اند.

در خانه تجسید مطلع نموم میگوئیم که اولاد  
ما باید قسمی تربیت شوند که غیر از ما کردند!  
بلی! افکار شومومه، خرافات و خیالات باطله،  
حین و مداهنه صفاتی است که این عصر و زمان  
دیگر بصاحبان آنها اجازه استقلال و حیات آزاد  
نخواهد داد!

یا باید ما اولاد خود رامستعد وقابل زندگانی  
در قرن بیستم بنمائیم و یا اینکه از همین امروز  
به نیستی آنها معترف گردیم .

۱۵ ارد ۱۲۹۸ از طرف مجمع علمی سرورش دانش  
علی اکبر سیاسی

این امتیاز را نسبی خوانده می‌گویند چون یگانه وجود حقیقی و اصلی روح است ماده ناچار است منتهی و منجر بان گردد.

**بنابر مذهب مادیین بدن برتر از روح و مؤثر در آن می‌باشد**

و حالات روحیه نتیجه مستقیم کیفیات بدنیه هستند - از جمله براهینی که این حکما برای اثبات مدعای خود اقامه کرده اند این است که : زیادی و کمی - سن و صحت و فساد بدن ( مر بوط بحیات حیوانی ) در درجه فهم و ادراک و خور طبیعت انسانی ( حیات ادبی ) دخیل بوده و باعث تغییر آنها می‌شوند

**مخالفین مذهب مذکور که اولویت را بروح میدهند** و آرا در بدن مؤثر میدانند می‌گویند : تالعات روحانی ( حیات ادبی ) ممکن است سبب کسالت و فساد بدن و زندگی حیوانی شخص گردد و ترس که از حالات روحیه است باعث پریدن رنگ چهره ، ارتعاش بدن و سرعت طیش قلب که مربوط بحیات حیوانی هستند شود .

مقصود ما این نیست که این قضیه معضرا د اینجا حل نمائیم و مدعی هم نیستیم که اصلا دارای صلاحیت و توانایی اینکار می‌باشیم . مراد ما فقط این است که بر بی اطلاع کاملتری از حقیقت انسانی داده و در نتیجه مطالعه و ملاحظه تحقیقات فلاسفه بزرگ قوانین استخراج نمائیم که ما را بمقصود نزریک نموده و براه صواب هدایت کند . این است که می‌گوئیم :

**فلاسفه بهر نحو یکه رابطه نفس و بدن را تعبیر کنند بالاخره باید بوجود آن رابطه لامحاله قائل و معترف گردید و آن را از نظر دور نمود .** امثله فوق که بیروان دو مذهب مخالف برای اثبات عقاید متضاده خود بیان نموده اند حقیقت مدعای ما را بخوبی مبرهن میدارد . ولی از اینجا نیکه بیشتر مردم اولویت روح را بطیب خاطر و بدون اکراه پذیرفته و حتی کار را بجائی رسانده اند که بدن را بکلی در زوایای نسیان و فراموشی جا داده و آنرا بیش از حد معقول دون و بلا اثر تصور کرده‌اند لازم است امثله

تمدده که حاکی تاثیرات بدن در حیات ادبی باشد مذکور گردد تا اشتباه مزبور مرتفع و بر همه کس روشن شود که روح و بدن محتاج بهم و متمم یگدیگرند و بین این دو کیفیت يك تناسب و توازی دانسی موجود و مسلم می‌باشد .

ما این تناسب و ارتباطیکه بین امور ظاهره و کفیات باطنه است در موارد مختلفه بکرات منذکر میگردیم چنانکه مثلا در موقع بحث از قوه حافظه می‌بینیم که نقض و کمال آن قوه تا درجه منوط بچگونگی مغز است و نیز ملاحظه خواهد شد که انفعالات واحساسات - حتی عالیترین آنها - مر بوط بعوارض بدنیه می‌باشد چه اعوارض در چگونگی احوال سلسله اعصاب دارای اثر فوق العاده است . کسالت مزاج ما را از وقت و توجه و سعی و کوشش باز میدارد و آنها نیکه گفته اند سرشاری طبع و علو فکر بزرگترین دهاء Genies دستخوش زکام و نزاله است دروغ نكفته بلکه حقیقت را لباس ظریفی دربر و بطرز بدیعی ایراد کرده اند . علاوه در نتیجه سخن احوال و افکار نژادهای مختلفه

ثابت شده که یشعوری نتیجه مستقیم تهلیل مغز است و مدلل گشته که ناخوشی مغز باعث کسالت روح می‌شود : بالجمله توسعه و بسط حیات ادبی بطور کلی با نیکوئی و توسعه سلسله اعصاب - مخصوصا مرکز آن یعنی دماغ - دارای نسبت مستقیم می‌باشد .

ازینرو معلوم میشود که چون علم نفس از حالات روحانی بحث می‌کند و در صدد درک علل و کشف قوانین مسلطه بر آن حالات است باین جهت نمیتواند از حیات حیوانی و اعمال بدنی که باحالات مزبوره مناسبات تامه دارند صرف نظر نماید . بعبارة اخیری علم نفس با فیزیولوژی ( علم بعمل اعضاء ) بدون رابطه نمی‌باشد بلکه بین ایندو علم مخصوصا زمینه مشترکی هست که بهیچیک از آنها با افراد اختصاص ندارد .

از تحقیقات فوق نتیجه گرفته می‌گوئیم : هر یکه میخواهد پسیکولوگ شود و تربیت را از روی دستورهای معقول علمی مجری دارد لابد است درجه از فیزیولوژی هم بهره مند و مطلع باشد

ولی درجه اطلاعات ادبی با اینجا هم ختم نمیشود . زیرا انسان منفرد زندگی نمیکند بلکه با هموعان خود محشور و با جامعه بشریت در رابطه و مراوده است . پس يك عامل ثانوی که عبارت است از محیط درجات ادبی هر يك از ما مؤثر ما میباشد : یعنی همانطوریکه افکار احساسات و اعمال ما مناسب با ساختمان طبیعی بدن و حیات حیوانی و مادی ما است همانطور هم کیفیات نفسانی ما مربوط با افکار و احساسات و اعمال آن کسانیت که ما را احاطه کرده و با ما محشور میباشد .

اثر محیط درجات ادبی انسانی یکی از آن امور است که حائز اهمیت فوق العاده میباشد و انتظار از همین قانون طبیعی بود که در فوق ما را وادار نمود باشکال تربیت اطفال و جوانان این سامان معترف گشته و در این زمینه مطالعات عمیق و تدابیر عاقلانه را لازم شمیریم .

همه کس تاثیر محیط را در آداب و اخلاق شخصی خود بتجربه تلفت شده است : چنانکه این بنده نویسنده این سطور - پس از چند سال غیبت در رر زهای اولیه که وارد ایران و طهران شده بودم ، مناظر فقر و فلاکت عمومی چنان در من تاثیر مینمود ، از استماع آه و ناله و فریاد ضجه و استغایه فقراء چنان ارتعاش باعضای می افتاد و قسمی حالم متقلب میشد و قلبم را خفقان دست میداد که خود داری نمیتوانستم و بارها اتفاق افتاد که بی اختیار سرشک از دیدگان جاری کردم . اما خرده خرده عادت برای من طبیعت ثانوی درست نمود ، محیط اثرات میثوم خود را در من بخشید و آن روح رفیقی که از کمترین چیزی متأثر و متالم میشد خود را غریب و بیگانه یافته و خواهی نخواهی ایاس بکرانگی در بر نمودم ! . . . .

بلی ! تاثیر محیط در حیات ادبی انسان - خصوصا در قسمت عواطف و احساسات آن - بختانه نه بحدی است که بتوان با عزم راسخ و اراده قوی با آن مجادله نموده و مقاومت بخرج داد .

مسئله تاثیر محیط در مقالات آینده نیز بکرات کوشزد خواهد شد . مثلا خواهیم دید که تقلید چه اثرات کلی در حالات روحانی ما دارد و زبان - یعنی طبقه مشترک بیان مقصود - چه تاثیراتی در افکار خصوصی و شخصی ما

می بخشد . همچنین وقتی حس محبت را طرف مطالعه قرار میدهیم خواهیم دید که آن حس اصلا نتیجه زندگانی اجتماعی و بنا بر این چکیده و پرورده محیط می باشد . اما حس محبت در همه جا بیک صورت نیست بلکه دارای شکلی است که متناسب با وضع تشکیل هیئت جامعه باشد . بعلاوه در تحت اثر اوضاع محیط حس محبت اشکال مختلفه پیدا کرده ، بصورت محبت خانوادگی ، حس ملیت و حس نوع پرستی جلوه گر میشود و این احساسات هم بر حسب تغییرات و تبدلات مولدین خود - یعنی اوضاع هیئت جامعه - تغییر و تبدیل حاصل می نمایند . چنانکه حس ملیت و وطن پرستی بین بعضی اقوام بحدی است که مثلا جمله « وطن در خطر است » موجب هیجان های بزرگ گشته ، در زندگانی عامه بحران کامل ایجاد نموده اهالی را از تفریح و تفریح باز میدارد و آنها را دسته دسته ، فوج فوج سرباز نموده و برای دفاع وطن و شرافت ملی حاضر میکرداند . در صورتی که جمله « وطن در خطر است ! » و کلمات بهت آورتر و فوق العاده تر دیگر در بعضی محیط ها بکلی بدون اثر و بسان امواج بر جوش و خروشی است که چون بساحل سنگلاخی دریا رسیده و قوه از جا کندن آنرا نداشتند دست و زبون گشته بروی بگدیگر می غلظند ! . . . .

بازی این کیفیات اجتماعی که در تشکیل اخلاق و عادات ، افکار و احساسات و عبارات اخیری حیات ادبی ما دخیل و مؤثر میباشد موضوع علوم مختلفه هستند که علم اجتماع به سوسیولوژی Sociologie یا علم اجتماع تغییر میشود . پس علم نفس و علم اجتماع هم با یکدیگر مناسبات تامه دارند ؟ و شخص مریب اگر بخواهد از عهده ایفاء وظیفه خود بخوبی بر آید لازم است سیکولوگ دقیق باشد و این امر میسر نمی شود مگر اینکه علاوه بر علم نفس از علوم فیزیولوژی و اجتماع بهره کافی داشته تا بتواند تدابیر و اسلوب هائیی در تربیت اتخاذ نماید که از یکطرف موافق با حیات مادی و حیوانی اطفال و از طرف دیگر مناسب با اوضاع و مقتضیات محیط باشد .

علی اکبر سیاسی

۱۶ اسد ۱۲۹۸

دیپلمه دارالمعلمین و معلم سابق مدرسه مولو در فرانسه